

شهيد احمد احمدي تنها



از بشارت علی
سماں جامع سرداران و دھڑا شہید استان بوشهر

نام پدر	محمود
تاریخ تولد	۱۳۳۷/۷/۵
محل تولد	بوشهر - دیر
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۲/۲۳
محل شهادت	آبادان
مسئولیت	
نوع عضویت	
شغل	معلم
تحصیلات	
مدفن	

زندگینامه

در سال ۱۳۳۷ در روستای جاشک از توابع شهرستان دیر در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود. در کودکی نقصی در رفتار و کردار وی نبود. همیشه کلمه آقا بکار می برد و با افراد کوچکتر از خودش بسیار خوش اخلاق و خوش رفتار بود. علی رغم کوچک بودن، بسیار با اراده و پشتکار و مسئولیت پذیر بود. و مسئولیت های خانه به به دوش می گرفت. در برابر همه متواضع و همیشه عامل صلح بین دوستان بود. دوستان خود را برای شرکت در فعالیت های محله دعوت می کرد و انقلاب اسلامی را به چهره خوبی معرفی می نمود. وی تحصیلات دوران ابتدایی را در برازجان با کسب بهترین امتیاز سپری کرد. به علت ممتاز بودن، بدون امتحان ورودی به دانشسرای مقدماتی (تربیت معلم) در بوشهر راه یافت. در مدت دو سال این دوره را با موفقیت پشت سر گذراند و با کسب مقام اول بدون آزمون کنکور وارد مرحله بالاتر یعنی دانشسرای راهنمایی شد. وی با توجه به اینکه دانشجویی عفیف و متین بود، ولی دیگر دانشجویان او را خوب دریافته بودند و به عنوان یکی از اعضای اصلی انجمن اسلامی دانشسرا (وحدت) به دیگر دانشجویان خط و حرکت می داد و نمی گذاشت گروهکهای انحرافی ضربه ای به وحدت اسلامی آنان بزنند. با کلمات شیوا و دلنشین و بدون درگیری، ماهیت پلید و اصلی آنان را برای دیگر دانشجویان آشکار می ساخت. دوران تربیت معلم را در سال ۵۸ اتمام رساند. در همین سال به استخدام اداره آموزش پرورش در آمد و به عنوان دبیر در مدرسه راهنمایی شید بهشتی بنگ و سپس بعنوان مدیر در مدرسه راهنمایی شریعتی به فعالیت پرداخت. شهید روزها در مدرسه تدریس می کرد و شب ها به کمک دیگر برادران برای حفاظت و برقراری امنیت به گشت و نگهبانی می پرداخت. با شروع جنگ تحمیلی تصمیم گرفت، در جبهه ی دیگری از نظام جمهوری اسلامی ایران خدمت بکند و راهی جبهه های کردستان و مدتی هم آبادان شد. سرانجام در تاریخ ۲۳/ ۲/ ۶۴ بر اثر اصابت مستقیم به درجه اعلاى شهادت رسید. روحش شاد و راهش پر رهرو باد

وصیت نامه

همه به سوی او باز خواهیم گشت .

سیاه کردن کاغذ سفید برای نوجوانان ، جوانان ، استادان ، افراد شایسته ای است که دوست دارند اوقات مفید خود را در راه خدا و اسلام ، پایداری جمهوری اسلامی قرار دهند تا سعادت دنیوی و اخروی را درک کنند . از معبود بی همتا خواهانم که همه را به راه مستقیم هدایت و از خطاهای گذشته چشم پوشی نماید .
در مرحله اول به همه نوجوانان و جوانان ، در مرحله دوم به والدین و دوستان آنها ، در مرحله بعد به پیشبران نظام جمهوری اسلامی وصیت می کنم ، که این کشور را از آسیب و گزند دشمنان دور نگه بدارند . با کوشش بی دریغ ، دانشگاهها را از انحراف شرق و غرب نجات دهند و دست ابر قدرتها را از کشور قطع نمایند . که خدا پشتیبان شماست .

معلمین عزیز به شغل شریفشان که متعلق به انبیا ﷺ است توجه وافر داشته باشند . درست عمل کنند تا از امتحانات الهی سر بلند بیرون بیایند ، که فرهنگ سایه ای از نبوت است . به قول امام (ره) : « فرهنگی ها سایه ای از نبی اند » و این سایه بهترین عمل و الگورا برای نسل آینده در بر دارد .
به خواهران و برادرانی که مورد بهره برداری منحرفان فرصت طلب و سود جو قرار گرفته اند توصیه می کنم ، با فکر آزاد و بیطرفانه قضاوت بنشینند و ببینند که طرفدار محرومان و ستمدیدگان جامعه چه کسانی هستند ، و راه درست را برگزینند .
به مردم عزیز توصیه می کنم ، قدر نعمتی که با تلاش خود و خون جوانان رشیدشان به دست آورده اند را بدانند . از آن پاسداری کنند . در راه آن - که نعمت بزرگ خدایی و امانت عظیم اوست - کوشش کنند و از هیچ مشکلی نهراسند .

در آخر از پدر ، مادر ، برادر ، خواهرانم و کلیه عزیزانی که به هر نحوی برای پیشبرد امور زندگی با من همیار ، همنشین و تلاشگر بوده اند سپاسگزارم و دست همه آنها را می بوسم و حلالیت می طلبم .

خاطرات

شهید به روایت دوست

من ۱۶ سال با شهید دوست و همکلاسی بودم . برخورد ایشان با مسئله جنگ باعث شرکت بسیاری از دوستان در جنگ شد . بطوری که کلاس های درس را رها نموده و با تعدادی از دانش آموزان برای دفاع از میهن روانه جبهه حق علیه باطل شدند .

محمود در مدرسه و کلاس های درس ، مشاور خوبی برای معلمان و دوستان خود بودند . با توجه به اینکه اکنون رشته تخصصی ام فیزیک است ، ایشان در زمینه حل مسائل هندسی و ریاضی در ایام امتحانات کمک دهنده خوبی برای من بودند .

رزوی در منزل یکی از دوستان بودم که فرزندشان این خبر را به ما دادند . در حالی که برای خودمان بسیار ناراحت شده بودم . ایشان را لایق این افتخار بزرگ دیدم .

عباس ابراهیمی

خاطره هایی از دوستان و خویشاوندان شهید :

اوایل جنگ بود . مهاجرین زیادی به روستای ما آمده بودند ما هم از تامین معاش زندگی در مضیقه بودیم . روزی متوجه شدیم شهید مقدار زیادی مواد غذایی از قبیل آرد ، برنج و قلمه ، بشقاب و دیگر مایحتاج جمع کرده و می خواهد برود گفتیم : کجا ، ما به این ها احتیاج داریم گفت : مهاجرین واجبتر از ما هستند .

(زن برادر شهید)

اوایل انقلاب بود . در روستا بین بعضی از همسایه ها اختلافی پیش آمده بود . بزرگان محل نتوانستند مسئله را حل کنند . یادم هست : شهید نزد یکی از روحانیون با نفوذ رفت و مسئله را با وی در میان گذاشت . اصرار داشت که حتما بیاید و اختلاف را از بین ببرد . دست آخر همین کار را کرد .

(زن برادر شهید)

در نامه هایش همیشه اوضاع جنگ را طوری مجسم می کرد که هر خواننده ای را عاشقانه شیفته حضور در صحنه های نبرد می کرد . سلامتی اش را چنان توصیف می کرد که هیچ کدام از اعضا خانواده را نگران نمی ساخت . همه خدا را شکر می کردیم که برای حفاظت از اسلام ، قرآن و حیثیت مملکت نبرد می کند .

(زن برادر شهید)

شهید به روایت پدر

شهید ششمین فرزند من می باشد . هنگام اعزام به جبهه روحیه ای عالی داشت و بسیار خوشحال بود . با اینکه از همه فرزندانم کوچکتر بود اما بسیار با اراده و پابستکار بود در برابر همه احساس مسئولیت داشت و همیشه متواضع بود . خبر شهادت اش را از طریق دوست شهید آقای حسین پور که همکار ایشان هم بودند و شیخ موسی

احمدی اطلاع پیدا کردم . نسل های بعد باید ادامه دهندگان راه آنان باشند و نگذارند راه و هدف شهدا □ در جامعه کمرنگ شود . به خانواده شهدا □ سر بزنند . در یک کلام جامعه , مردم و مسئولین در برابر خون شهدا □ احساس مسئولیت بکنند .



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر